

استدلال به نامه ششم نهج البلاغه برای انکار شهادت حضرت زهرا (س)

طرح شبهه:

ما معتقدیم که همه صحابه و به ویژه حضرت ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) با دختر گرامی رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) رفتاری شایسته داشته اند و احترام خانه آن بانوی بزرگوار را کاملاً مراعات نموده اند؛ چنانچه حضرت ابوبکر (رضی الله عنه) سفارش فرمودند:

ارقبوا محمداً (صلی الله علیه وسلم) فی اهل بیته.

حال محمد (صلی الله علیه وسلم) را درباره ی اهل بیتش مراعات کنید.

البخاری الجعفی، محمد بن اسماعیل أبو عبدالله (متوفای 256هـ)، صحیح البخاری، ج 3، ص 1361، ح 3509، کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب قرآبة رسول الله، و ج 3، ص 1370، ح 3541 و باب مناقب الحسن والحسين رضي الله عنهما، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407هـ - 1987م.

و حضرت علی (رض) در «نهج البلاغه» تصریح می کند که با مخالفان بیعت با خلیفه یا امام بر خورد شدید شود، گرچه این کار به درگیری بیانجامد؛ آنجا که می فرماید:

و چون ایشان (مهاجرین و انصار) گرد آمده مردی را خلیفه و پیشوا نامیدند رضا و خشنودی خدا در این کار است، و اگر کسی به سبب عیب جویی و یا بر اثر بدعتی از فرمان ایشان سرپیچید او را به اطاعت وادار نمایند، و اگر فرمان آن ها را نپذیرفت با او می جنگند به جهت آن که غیر راه مؤمنین را پیروی نموده، و خداوند او را واگذارد به آنچه که به آن رو آورده است.

نهج البلاغه، فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 841، 840 چاپ: تهران.

ما با آن که معتقدیم در امر بیعت با خلیفه هیچ گونه درگیری میان شیخین و حضرت علی رخ نداده؛ اما باز هم اگر حضرت عمر فاروق (رضی الله عنه) کسی را تهدید کرده باشد مطابق با فرمان حضرت علی (رضی) او را معذور می دانیم.

نقد و بررسی:

وقایع و حوادث تاریخی خلاف سخن شما را ثابت می کند؛ زیرا بر فرض صحیح بودن آنچه شما از رفتار و سفارش ابوبکر نسبت به خاندان رسول خدا صلی الله علیه وآله ادعا می کنید، نقل ها و روایات موجود در منابع روایی و تاریخی، چهره دیگری را از تعامل با امیرمؤمنان علی علیه السلام و خاندان وحی به نمایش در آورده است؛ زیرا در نخستین مرحله شاهد اصرار بر وادار کردن علی علیه السلام به بیعت با خلیفه هستیم، و این پا فشاری آنقدر ادامه پیدا می کند تا زشت ترین حوادث و دردناک ترین ستم ها در خانه علی و فاطمه اتفاق می افتد.

فقال أبو بكر لقنعد وهو مولي له: اذهب فادع لي عليا، قال فذهب إلي علي فقال له: ما حاجتك؟ فقال يدعوك خليفة رسول الله، فقال

علي: لسريع ما كذبتهم علي رسول الله. فرجع فأبلغ الرسالة، قال: فبكي أبو بكر طويلا. فقال عمر الثانية: لا تمهل هذا المتخلف عنك بالبيعة، فقال أبو بكر رضي الله عنه لقفذ: عد إليه، فقل له: خليفة رسول الله يدعوك لتبايع، فجاءه قنفذ، فأدي ما أمر به... ابوبكر به قنفذ نوكرش دستور داد و گفت: برو علي را صدا بزن، قنفذ دستور را اجرا كرد و نزد علي عليه السلام رفت، علي پرسيد: چه مي خواهي؟ گفت: جانشين پيغمبر تو را مي خواهد، فرمود: چه زود به رسول خدا عليه السلام دروغ بستيد (كنايه از اين كه خليفه رسول بودن دروغی بیش نیست)، قنفذ باز گشت و پیام علي را به ابوبكر ابلاغ كرد، ابوبكر گريست، عمر گفت: به كسي كه از بيعت کوتاهي کرده است مهلت مده، ابوبكر بار ديگر به قنفذ دستور داد تا به خانه علي برود و او را براي بيعت فرا به خواند...

الدينوري، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة (متوفاي 276هـ)، الإمامة والسياسة، ج 1، ص 16، تحقيق: خليل المنصور، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - 1418هـ - 1997م.

اگر واقعا ابوبكر به سخني كه گفته است، اعتقاد داشته و عمل نیز کرده است، چرا در برابر غضب حضرت صديقه طاهره كه به نص روايت بخاري، با غضب پيامبر مساوي است، هيچ عكس العملي نشان نداد و براي به دست آوردن رضاييت حضرت اقدامي نكرد؟

بخاري مي نويسد:

فَعَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ.

فاطمه دختر رسول خدا از ابوبكر ناراحت و از وي روي گردان شد و اين ناراحتي ادامه داشت تا از دنيا رفت.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفاي 256هـ)، صحيح البخاري، ج 3، ص 1126، ح 2926، باب فَرَضِ الْخُمْسِ، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

آيا امكان دارد كه فاطمه زهرا سلام الله عليها كه رسول خدا غضب او را مساوي با غضب خود ميداند، بي جهت بر كسي غضبناك شود؟

متن نامه ششم نهج البلاغه:

اما استدلال شما به نامه امير مؤمنان علي عليه السلام كه در پاسخ معاويه نوشته است، باز هم در دي را از شما دوا نمي كند.

حضرت امير عليه السلام در نامه ششم نهج البلاغه، به معاويه مي نويسد:

إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَ لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَإِنَّمَا الشُّورِي لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمُوهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطَعْنِي أَوْ بَدَعَهُ رَدُّهُ إِلَيَّ مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَيَّ اتَّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى.

همانا كساني با من، بيعت کرده اند كه با ابوبكر و عمر و عثمان، با همان شرايط بيعت نمودند، پس آنكه در بيعت حضور داشت

نمی تواند خلیفه ای دیگر برگزیند، و آنکه غایب است نمی تواند بیعت مردم را نپذیرد. همانا شورای مسلمین، از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند، و او را امام خود خواندند، خوشنودی خدا هم در آن است.

حال اگر کسی کار آنان را نکوهش کند یا بدعتی پدید آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی باز می گردانند، اگر سر باز زد با او پیکار میکنند؛ زیرا که به راه مسلمانان در نیامده، خدا هم او را در گمراهی و امی گذارد.

در نامه حضرت امیر علیه السلام به معاویه توجه به چند نکته ضروری است:

احتجاج علی (علیه السلام) به معاویه از باب الزام :

1. آنچه که مسلم است، امام علیه السلام در این نامه در مقام بیان يك قاعده كلي كلامي نیست؛ بلکه در مقام احتجاج با دشمن عنودی است که معتقد به مشروعیت خلافت خلفاء از طریق بیعت مهاجرین و انصار بود؛ یعنی از باب استدلال به خصم از راه عقاید و افکار و اعمال خود اوست، که از آن به عنوان «**و جادلهم بالتی هی أحسن**» تعبیر می شود.

به عبارت دیگر، حضرت امیر علیه السلام به معاویه که از طرف عمر و عثمان استاندار و حاکم شام بود، و آن دو را خلیفه مشروع می دانست، خطاب کرده و می فرماید:

اگر از نظر تو معیار مشروعیت خلافت آنان، اجتماع مهاجرین و انصار بود، همان معیار در خلافت من نیز وجود دارد.

2. از آنجا که قصد مؤلف نهج البلاغه، نقل بخش های بلیغ سخنان حضرت بوده؛ از این رو، بخشی از این نامه را نقل نکرده و دیگر مؤلفان؛ همانند نصر بن مزاحم و ابن قتیبہ دینوری این نامه را به صورت مبسوط نقل کرده اند و نکاتی در نقل آنان هست که نشان دهنده حقیقت یاد شده است.

3. در آغاز نامه آمده است:

فإن بیعتی بالمدينة لزمك و أنت بالشام.

همانگونه که بیعت با ابوبکر و عمر در مدینه بود و تو در شام به آن ملتزم شدی، باید بیعت مرا هم بپذیری.

المنقري، نصر بن مزاحم بن سيار (متوفای 212هـ) وقعة صفین، ج 1، ص 29؛ تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ناشر: مؤسسة العربية الحديثة - بیروت؛ الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبة (متوفای 276هـ)، الإمامة والسیاسة، ج 1، ص 80، تحقیق: خلیل المنصور، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - 1418هـ - 1997م؛

الأندلسي، احمد بن محمد بن عبد ربه (متوفای: 328هـ)، العقد الفرید، ج 4، ص 309، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت / لبنان، الطبعة: الثالثة، 1420هـ - 1999م؛

إبن أبي الحديد المدائني المعتزلي، أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای 655هـ)، شرح نهج البلاغة، ج 3، ص 47، تحقیق محمد عبد الکریم النمري، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1418هـ - 1998م؛

الکوفي، أبي محمد احمد بن أعثم (متوفای 314هـ) کتاب الفتوح، ج 2 ص 494، تحقیق: علي شيري (ماجستير في التاريخ الإسلامي)، ناشر: دار

الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة: الأولى، 1411 هـ؛

ابن سعد الخبير، علي بن إبراهيم (متوفى 571 هـ)، القرط علي الكامل، ج 1، ص 112؛

ابن عساكر الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفى 571 هـ)، تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من

الأماثل، ج 59، ص 128، تحقيق محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت - 1995 م.

این فرمایش حضرت، در برابر استدلال سخیف معاویه است که دلیل تسلیم نشدن خویش در برابر حضرت را، سرپیچی مردم شام از بیعت با حضرت عنوان کرده بود:

وأما قولك أن بيعتي لم تصح لأن أهل الشام لم يدخلوا فيها كيف وإنما هي بيعة واحدة، تلزم الحاضر والغائب، لا يثني فيها النظر، ولا يستأنف فيها.

اما گفتار تو که به خاطر بیعت نکردن اهل شام، خلافت مرا زیر سؤال بردی، سخنی بی اساس و سخیف است؛ زیرا بیعتی که با خلیفه مسلمین در مرکز حکومت اسلامی انجام می گیرد، رعایت آن بر تمام حاضران و غائبان لازم است و کسی حق ندارد در آن تجدید نظر کند و یا بیعتی جدید را از سر گیرد.

ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفى 655 هـ)، شرح نهج البلاغة، ج 14، ص 24، تحقيق محمد عبد الكريم النمري، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1418 هـ - 1998 م.

4. امام علیه السلام در بخش پایانی نامه، داستان بیعت شکنی طلحه و زبیر را گوشزد نموده و سپس از معاویه میخواید همانند سایر مسلمانها در برابر حکومت، سر تسلیم فرود آورد و خود را گرفتار ننماید و در غیر اینصورت با وی به ستیز خواهد برخاست: **وإن طلحة والزبير بايعاني ثم نقضا بيعتي، وكان نقضهما كرههما، فجاهدتهما. علي ذلك حتي جاء الحق وظهر أمر الله وهم كارهون. فادخل فيما دخل فيه المسلمون، فإن أحب الأمور إلي فيك العافية، إلا أن تتعرض للبلاء. فإن تعرضت له قاتلتك واستعنت الله عليك.**

طلحه و زبیر با من بیعت کردند، سپس بیعتشان را گسستند، با آن دو پیکار کردم تا حق آشکار شد؛ اگر چه آنان دوست نداشتند؛ پس تو هم ای معاویه به آن چه مسلمانان پذیرفته اند وارد شود؛ چون دوست دارم تو در سلامت باشی و اگر دست به فتنه و آشوب زدی، به یاری خداوند با تو خواهم جنگید.

اگر علی علیه السلام بیعت با خلفای سه گانه را دلیل بر مشروعیت خلافت آنان می دانست، چرا خودش از بیعت کردن با آنان امتناع کرد؟

این که امام علیه السلام با آنان بیعت نکرده است، از قطعیات تاریخ است که حتی در صحیح ترین کتاب های اهل سنت نیز به آن اعتراف شده است.

محمد بن اسماعیل بخاری می نویسد:

وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ (ص) سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ لَبِئًا وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا وَكَانَ لِعَلِيِّ مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ حَيَاةَ فَاطِمَةَ فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ اسْتَنْكَرَ عَلِيُّ وَجُوهَ النَّاسِ فَالْتَمَسَ مُصَالِحَةَ أَبِي بَكْرٍ وَمُبَايَعَتَهُ وَلَمْ يَكُنْ يُبَايِعُ تِلْكَ الْأَشْهُرَ

فاطمه زهرا [سلام الله عليها] پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شش ماه زنده بود، هنگامی که از دنیا رفت، شوهرش او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را خبر نکرد و خود بر او نماز خواند. و تا زمانی که فاطمه زنده بود، علی [علیه السلام] در میان مردم احترام داشت؛ اما هنگامی که فاطمه از دنیا رفت، مردم از او روی گرداندند، و این جا بود که علی با ابوبکر مصالحه و بیعت کرد. علی علیه السلام در این شش ماه که فاطمه زنده بود، با ابوبکر بیعت نکرد.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفاي 256هـ)، صحيح البخاري، ج 4، ص 1549، ح 3998، كتاب المغازي، باب غزوة خيبر، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

البته توجه به این نکته ضروری است که بیعت علی علیه السلام از روی میل و اختیار نبوده؛ بلکه با زور و اجبار بوده است؛ چنانچه خود حضرت در نهج البلاغه نامه 28 می فرماید:

إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يَقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى أَبَايَعُ .

مرا از خانه ام کشان کشان به مسجد بردند تا بیعت کنم؛ همانگونه که شتر را مهار میزنند و هرگونه گریز و اختیار را از او میگیرند. و جالب این است، هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام وارد مسجد شد، گفتند با ابوبکر بیعت کن. حضرت فرمود: اگر من بیعت نکنم، چه می شود؟ گفتند: قسم به خدایی که شریک ندارد، گردنت را می زنییم. حضرت فرمود: در این هنگام بنده خدا و برادر پیامبر را کشته اید. ابوبکر ساکت شد و چیزی نگفت.

فَقَالُوا لَهُ: يَا بَايَعُ. فَقَالَ: إِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟! قَالُوا: إِذَا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَكَ! قَالَ: إِذَا تَقْتُلُونَ عَبْدِ اللَّهِ وَأَخَا رَسُولِهِ. وَأَبُو بَكْرٍ سَاكِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ.

الدينوري، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة (متوفاي 276هـ)، الإمامة والسياسة، ج 1، ص 16، تحقيق: خليل المنصور، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - 1418هـ - 1997م

و از آن هم جالب تر این که در اثبات الوصیه مسعودی آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام را کشان کشان نزد ابوبکر بردند و گفتند: باید بیعت کنی. علی علیه السلام دستش را محکم بسته بود و باز نمی شد. جمعیت حاضر کوشیدند تا دست آن حضرت را باز کنند نتوانستند. ابوبکر خودش جلو آمد و دست خود را روی دست امیرمؤمنان علیه السلام کشید.

فروى عن عدي بن حاتم أنه قال: والله، ما رحمت أحدا قط رحمتي علي بن أبي طالب عليه السلام حين اتى به ملببا بثوبه يقودونه إلي أبي بكر وقالوا: يا بَايَعُ، قال: فإن لم أفعل؟ قالوا: نضرب الذي فيه عينك، قال: فرفع رأسه إلي السماء، وقال: اللهم إني أشهدك أنهم أتوا أن يقتلوني فإني عبد الله وأخو رسول الله، فقالوا له: مد يدك فبايع فأبى عليهم فمدوا يدها، فقبض

علي أنامله فراموا بأجمعهم فتحها فلم يقدرها، فمسح عليها أبو بكر وهي مضمومة....

از عدي بن حاتم نقل است که گفت: سوگند به خدا! هرگز دلم براي کسی نسوخت؛ مگر آن روزي که علي عليه السلام را در حالي که لباسش را روي سرش کشيده بودند، او را نزد ابوبکر آوردند و گفتند: با ابوبکر بيعت کن. گفت اگر بيعت نکنم؟! گفتند: سرت را از بدن قطع مي کنيم. علي سرش را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو را شاهد مي گیرم که اينان تصميم بر قتل من دارند در حالي که من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم.

به علي گفتند: دستت را بياور و بيعت کن، علي اعتنا نکرد، دستش را به زور جلو آوردند، مشتش را گره کرد، حاضران نتوانستند دستش را باز کنند، به ناچار ابوبکر دستش را روي دست گره شده علي (عليه السلام) کشيد.

المسعودي، أبو الحسن علي بن الحسين بن علي (متوفاي 346هـ)، إثبات الوصية، ص 146.

امام عليه السلام، سیره شیخین را غیر مشروع می دانست.

اگر علي عليه السلام خلافت آنان را مشروع می دانست، چرا در روز شوراي شش نفره هنگامی که سه بار به حضرت پیشنهاد دادند که بر طبق سنت ابوبکر و عمر رفتار کند تا با او بيعت کنند، حضرت با قاطعیت تمام رد نموده و اعلام کرد معیار و ملاک حکومت من فقط کتاب خدا و سنت پیامبر است و با وجود این دو، نیازی به ضمیمه کردن سیره دیگری نیست.

يعقوبي، تاريخ نويس معروف اهل سنت اين قضيه را اين گونه نقل مي کند:

وخلا بعلي بن أبي طالب، فقال: لنا الله عليك، إن وليت هذا الامر، أن تسير فينا بكتاب الله وسنة نبيه وسيرة أبي بكر وعمر. فقال: أسير فيكم بكتاب الله وسنة نبيه ما استطعت. فخلا بعثمان فقال له: لنا الله عليك، إن وليت هذا الامر، أن تسير فينا بكتاب الله وسنة نبيه وسيرة أبي بكر وعمر. فقال: لكم أن أسير فيكم بكتاب الله وسنة نبيه وسيرة أبي بكر وعمر، ثم خلا بعلي فقال له مثل مقالته الأولي، فأجابته مثل الجواب الأول، ثم خلا بعثمان فقال له مثل المقالة الأولي، فأجابته مثل ما كان أجابه، ثم خلا بعلي فقال له مثل المقالة الأولي، فقال: إن كتاب الله وسنة نبيه لا يحتاج معهما إلي إجيري أحد. أنت مجتهد أن تزوي هذا الامر عني. فخلا بعثمان فأعاد عليه القول، فأجابته بذلك الجواب، وصدق علي يده.

عبد الرحمن بن عوف نزد علي بن ابوطالب عليه السلام آمد و گفت: ما با تو بيعت مي کنيم به شرطي که به کتاب خدا، سنت پیامبر و روش ابوبکر و عمر رفتار کنی. امام فرمود: من فقط بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر؛ تا اندازه اي که توان دارم رفتار خواهم کرد.

عبد الرحمن بن عوف نزد عثمان رفت و گفت: ما با تو بيعت مي کنيم به شرطي که به کتاب خدا، سنت پیامبر و روش ابوبکر و عمر رفتار کنی. عثمان در پاسخ گفت: بر طبق کتاب خدا، سنت رسول و روش ابوبکر و عمر با شما رفتار خواهم کرد.

عبد الرحمن دو باره نزد امام رفت و همان پاسخ اول را شنيد، دو باره نزد عثمان رفت و باز هم همان سخني را گفت که بار اول

گفته بود. برای بار سوم نزد علي عليه السلام رفت و همان پیشنهاد را داد، امام عليه السلام فرمود:

چون کتاب خدا و سنت پیامبر در میان ما هست، هیچ نیازی به عادت و روش دیگری نداریم، تو تلاش می کنی که خلافت را از من دور کنی.

برای بار سوم نزد عثمان رفت و همان پیشنهاد اول را داد و عثمان هم همان پاسخ اول را داد. عبد الرحمن دست عثمان را فشرد و او را به خلافت برگزید.

اليقوبي، أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (متوفاي 292هـ)، تاريخ اليعقوبي، ج 2، ص 162، ناشر: دار صادر - بيروت.

احمد بن حنبل نیز در مسندش قضیه را از زبان عبد الرحمن بن عوف این گونه روایت می کند:

عن أبي وائل قال قلت لعبد الرحمن بن عوف كيف بايعتم عثمان وتركتم علياً رضي الله عنه قال ما ذنبي قد بدأت بعلي فقلت أبايعك علي كتاب الله وسنة رسوله وسيرة أبي بكر وعمر رضي الله عنهما قال فقال فيما استطعت قال ثم عرضتها علي عثمان رضي الله عنه فقبلها.

أبو وائل می گوید: به عبد الرحمن بن عوف گفتم: چطور شد که با عثمان بیعت و علي را رها کردید؟ گفت: من گناهی ندارم، من به علي (عليه السلام) گفتم که با تو بیعت می کنم به شرطي که به کتاب خدا، سنت رسول و روش ابوبکر و عمر رفتار کنی، علي (عليه السلام) فرمود: بر آن چه در توانم باشد، بیعت می کنم. به عثمان پیشنهاد دادم، او قبول کرد.

الشيبياني، أحمد بن حنبل أبو عبدالله (متوفاي 241هـ)، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج 1، ص 75، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر؛

الهيثمي، علي بن أبي بكر (متوفاي 807هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج 5، ص 185، ناشر: دار الريان للتراث/ دار الكتاب العربي - القاهرة، بيروت - 1407هـ.

الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد (متوفاي 630هـ)، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج 4، ص 32، تحقيق عادل أحمد الرفاعي،

ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1417 هـ - 1996 م

معنای سخن امام عليه السلام این است که کتاب خدا و سنت رسول نقصي ندارند تا نیاز باشد که عادت و سیره کس دیگری را به آن ضمیمه کنیم؛ یعنی من سیره و روش آن ها را مشروع نمی دانم و محال است چیزی را که جزء اسلام نبوده و در اسلام مشروعیت ندارد، وارد اسلام کنم.

عبد الرحمن بن عوف نیز کاملاً بر این مطلب واقف بود که علي عليه السلام چنین شرطي را نمی پذیرد و هرگز زیر بار آن نخواهد رفت؛ از این رو، این پیشنهاد را داد تا عملاً خلافت را از امام دور کرده باشد و آن را به کسی واگذار که پیش از آن جامه خلافت را برای او دوخته بودند.

اگر امیرمؤمنان عليه السلام خلافت و سیره و روش آن دو را مشروع می دانست، به طور قطع در آن موقعیت حساس پیشنهاد عبد الرحمن بن عوف را رد نمی کرد تا مجبور نباشد بیش از دوازده سال دیگر خانه نشین باشد.

و باز حتی در زمان حکومت ظاهري خودش، هنگامی که ربیعة بن ابوشداد خثعمی گفت: در صورتی بیعت خواهیم کرد که بر طبق

سنت ابوبکر و عمر رفتار کنی، حضرت نپذیرفت و فرمود:

ويلك لو أن أبا بكر وعمر عملا بغير كتاب الله وسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يكونا علي شيء من الحق فبايعه...
وای بر تو! اگر ابوبکر و عمر بر خلاف کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) عمل کرده باشند، چه ارزشی می تواند داشته باشد؟

الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (متوفاي 310هـ)، تاريخ الطبري، ج 3، ص 116، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت؛
الشيباني، أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم (متوفاي 630هـ)، الكامل في التاريخ، ج 3، ص 215، تحقيق عبد الله القاضي،
ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الثانية، 1415هـ.

آیا علي عليه السلام معتقد به خلافت شورایی بود؟

واما این سخن علي عليه السلام:

وَإِنَّمَا الشُّورِيُّ لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا.

گرچه برخی به این فراز از سخن حضرت برای مشروعیت بخشیدن به خلافت نشأت گرفته از شورایی مهاجران و انصار استدلال نموده اند؛ ولی کاملاً اشتباه و نادرست است؛ زیرا طرف سخن علي (عليه السلام) معاویه است که می خواهد با عدم شرکت خود و دیگر طلقاء، بیعت حضرت را زیر سؤال ببرد حضرت در این نامه می فرماید:

وَإِنَّمَا الشُّورِيُّ لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ.

اگر بر فرض، انتخاب خلیفه بر اساس شورا هم باشد، شورا حق مسلم مهاجرین و انصار است و تو نه از انصاری و نه از مهاجرین؛ بلکه در سال فتح مکه و در زیر سایه شمشیر آن هم به ظاهر اسلام آوردی.
علي عليه السلام در قضیه جنگ صفین در رابطه با یاران معاویه صراحتاً می فرماید:

فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسَلَمُوا وَأَسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ.

قسم به خدایی که دانه را شکافت، و پدیده ها را آفرید، آن ها اسلام را نپذیرفتند؛ بلکه به ظاهر تسلیم شدند، و کفر خود را پنهان داشتند، آنگاه که یاورانی یافتند آن را آشکار ساختند.

نهج البلاغه، خطبه 16.

عمار یاسر، یار باوقای امیر المؤمنین نیز با تبعیت از امام می گوید:

وَاللَّهِ مَا أَسْلَمُوا، وَلَكِنْ اسْتَسَلَمُوا وَأَسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا رَأَوْا عَلَيْهِ أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ.

به خدا سوگند این ها اسلام نیاوردند؛ بلکه به ظاهر تسلیم شدند و آنگاه که نیرو یافتند، کفر خود را اظهار نمودند.

الهیثمی، علي بن أبي بكر (متوفاي 807 هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج 1، ص 113، ناشر: دار الریان للتراث / دار الكتاب العربي - القاهرة، بیروت - 1407 هـ

و از طرفی با فتح مکه هجرت پایان پذیرفت و هجرت و مهاجر، به معنای مورد نظر ما وجود نداشت؛ بخاری از رسول اکرم

صلي الله عليه وآله نقل کرده است که فرمود:

لَا هِجْرَةَ بَعْدَ فَتْحِ مَكَّةَ.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفاي 256هـ)، صحيح البخاري، ج 3، ص 1120، ح 2913، كتاب الجهاد والسير، ب 194، باب لا هجرة بعد الفتح، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

و از قول عائشه نیز نقل کرده است که گفت:

انْقَطَعَتِ الْهِجْرَةُ مُنْذُ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيَّ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكَّةَ.

از روزی که خداوند مکه را برای پیامبرش فتح نمود، دیگر هجرت قطع شد و پایان گرفت.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفاي 256هـ)، صحيح البخاري، ج 3، ص 1120، ح 2914، كتاب الجهاد والسير، ب 194، باب لا هجرة بعد الفتح، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

خلافت ابوبکر فلتة و امر ناگهاني بود:

در داستان به خلافت رسیدن ابوبکر که شورایی در کار نبود؛ بلکه بنا به تصریح شخص ابوبکر:

وقد كانت بيعتي فلتة وذلك أني خشيتُ الفتنة

بيعت من يك امر ناگهاني و اتفاقي بیش نبود؛ ولي خداوند ما را از شر او حفظ نمود و به خاطر جلوگیری از فتنه به قبول خلافت تن دادم.

البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفاي 279هـ) أنساب الأشراف، ج 1، ص 255؛

الصالحى الشامى، محمد بن يوسف (متوفاي 942هـ)، سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد، ج 12، ص 315، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود وعلي محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، 1414هـ.

و نیز اعتراف عمر:

فَوَاللَّهِ مَا كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ إِلَّا فِلْتَةً.

به خدا سوگند که بیعت با ابوبکر ناگهانی بود.

و در ادامه می گوید:

إِنَّمَا كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فِلْتَةً....

بیعت با ابوبکر، امری ناگهانی بود.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفاي 256هـ)، صحيح البخاري، ج 6، ص 2505، ح 6442، كتاب المحاربين، باب رَجْمِ الْخُبَلِيِّ فِي الزَّنَا إِذَا أَحْصَنَتْ، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407هـ - 1987م.

خلافت از نگاه علي عليه السلام:

حضرت امیر (علیه السلام) معتقد به خلافت انتصابی است و خلافت انتخابی را مخالف کتاب و سنت می داند، این نکته در جای جای نهج البلاغه به چشم می خورد.

در خطبه دوم نهج البلاغه، خلافت را ویژه آل محمد (علیهم السلام) دانسته و وصیت پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله را گواه بر ادعای خویش بیان می کند:

ولهم خصائصُ حقِّ الولاية، وفيهم الوصية والوراثة.

ولایت حق مسلم آل محمد است، و این ها وصی و وارث رسول اکرم صلی الله علیه وآله هستند.

نهج البلاغه، خطبه دوم.

و در نامه خود به مردم مصر می نویسد:

فو الله ما كان يُلقَى في روعي ولا يخطرُ ببالي أن العَرَبَ تُزَعَجُ هذا الأمرَ من بعده صلي الله عليه وآله عن أهل بيته، ولا أنهم مُنحُوهُ عَنِّي من بعده.

به خدا سوگند باور نمی کردم، و به ذهنم خطور نمی کرد که ملت عرب این چنین به سفارش های رسول اکرم پشت پا زده، و خلافت را از خاندان رسالت دور سازد.

نهج البلاغه، نامه شماره 62، نامه به مالک اشتر.

و در خطبه 74 می فرماید:

لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَاللَّهِ لَا سَلِمْنَ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً التَّمَّاسَا لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرَفِهِ وَ زَبْرَجِهِ.

همانا می دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت من هستم، سوگند به خدا! به آنچه انجام داده اید گردن می نهیم، تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبراه باشد، و از هم نباشد، و جز من به دیگری ستم نشود، و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم، و از آن همه زر و زیور که در پی آن حرکت می کنید، پرهیز می کنم.

علي عليه السلام خلافت ابو بكر را حكومتي استبدادي مي دانست:

حضرت امیر علیه السلام خلافت خلفا را مبتنی بر اساس دموکراسی نمی داند؛ بلکه صراحت دارد که حکومت را به استبداد قبضه کردند؛ و لذا خطاب به ابوبکر فرمود:

وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ وَكُنَّا نَرِي لِقَرَابَتِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَصِيبًا.

تو به زور بر ما مسلط شدی، و ما بخاطر نزدیک بودن به رسول اکرم (ص) خود را سزاوارتر به خلافت می دیدیم.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفاي 256هـ)، صحيح البخاري ج 4، ص 1549، ح 3998، كتاب المغازي، باب غزوة خيبر، تحقيق:

علي عليه السلام عمر را شایسته خلافت نمی دانست:

خبر جانشینی عمر به وسیله ابوبکر بار دیگر علي عليه السلام را وادار به موضع گیری کرد؛ چرا که آنان ادعا می کردند که باید انتخاب خلیفه شورایی باشد نه با نصب خلیفه پیشین، و لذا باز هم طبق نقل ابن سعد در کتاب طبقات، اعتراض شدید خود را با صراحت اعلام می کند.

عن عائشة قالت لما حضرت أبا بكر (متوفاي استخلف عمر فدخل عليه علي وطلحة فقالا من استخلفت قال عمر قالا فماذا أنت قائل لربك قال بالله تعرفاني لأننا أعلم بالله وبعمرك منكما أقول استخلفت عليهم خير أهلك.

عائشه نقل می گوید: در واپسین لحظات زندگی ابوبکر، علي (عليه السلام) و طلحه نزد او رفتند و از وی پرسیدند: چه کسی را خلیفه خود قرار داده ای؟

پاسخ داد: عمر را.

به وی گفتند: پاسخ خداوند را چه خواهی داد.

پاسخ داد: شما می خواهید خدا را به من معرفی کنید، من به خدا و عمر از شما آگاه ترم، اگر به ملاقات خداوند بروم خواهم گفت: که بهترین بنده تو را برای خلافت انتخاب کردم.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري (متوفاي 230هـ)، الطبقات الكبرى، ج 3، ص 274، ناشر: دار صادر - بيروت؛

البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفاي 279هـ)، أنساب الأشراف، ج 3، ص 391؛

ابن عساکر الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفاي 571هـ)، تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ج 44، ص 251، تحقيق محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت - 1995م.

حسن بن فرحان مالكي پس از نقل این حدیث می گوید:

وهذه قد رواها ابن عساکر بسند صحيح من طريق الضحاك بن مخلد (صاحب السنة) عن عبيد الله بن أبي زياد (وهو صدوق) عن يوسف بن ماهك (وهو ثقة معروف) عن عائشة فهذا إسناد صحيح وأقل رجاله توثيقا هو ابن أبي زياد وهو (صدوق).

این روایت را ابن عساکر با سند صحیح از طریق ضحاک بن مخلد از عبيد الله بن ابوزیاد از یوسف بن ماهک از عائشه نقل کرده است؛ و ضعیف ترین شخص در این روایت ابن أبي زياد است که او نیز راستگوست.

الماكي، حسن بن فرحان، نحو إنقاذ التاريخ الإسلامي، ص 266.

اعتراض شدید علي عليه السلام به انتخاب عثمان:

پس از عمر بن خطاب خلافت بر اساس سفارش و برنامه های حساب شده به عثمان می رسد، علي عليه السلام باز هم با

مخالفت خویش دستگاه حاکمیت خلافت را به چالش می کشد و آنقدر اصرار و پافشاری می کند که عبد الرحمن بن عوف او را تهدید به قتل می کند:

قال عبد الرحمن بن عوف: فلا تجعل يا علي سبيلاً إلي نفسك، فإنه السيف لا غير.

عبد الرحمن بن عوف گفت: ای علی! راه برای کشتن خویش باز نکن که شمشیر در بین است نه چیز دیگری.

الدينوري، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة (متوفاي 276هـ)، الإمامة والسياسة، ج 1، ص 27، تحقيق: خليل المنصور، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - 1418هـ - 1997م.

و از قضیه شورای شش نفره عمر به شدت می نالد و فریاد بر می آورد:

فَيَا لِلَّهِ وَ لِلشُّورَى مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ لَكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذْ أَسْفُوا وَ طَرْتُ إِذْ طَارُوا فَصَنَاعًا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِيُضَعِّبَهُ وَ مَالِ الْآخِرِ لِصِبْهَرِهِ مَعَ هُنَّ وَ هُنَّ إِلَيَّ أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حِضْنِيهِ بَيْنَ نَثِيلِهِ وَ مُتَلَفِهِ وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ إِلَيَّ أَنْ انْتَكَتْ عَلَيْهِ فَتْلُهُ وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَ كَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ.

پناه به خدا از این شورا! در کدام زمان من با اعضاء شورا برابر بودم که هم اکنون مرا همانند آن ها پندارند و در صف آن ها قرارم دهند، ناچار، باز هم کوتاه آمدم، و با آنان هماهنگ گردیدم، یکی از آن ها با کینه ای که از من داشت روی برتافت و دیگری دامادش را بر حقیقت برتری داد و اغراض دیگری که یادآوری آن مناسب نیست.

تا آن که سومی به خلافت رسید، دو پهلوی از پرخوری باد کرده، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود، و خویشاوندان پدری او از بنی امیه بپا خاستند، و همراه او بیت المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر گرسنه ای که به جان گیاه بهاری بیافتد، عثمان آن قدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد، و اعمال او مردم را برانگیخت، و شکم بارگی او نابودش ساخت.

نهج البلاغه، خطبه 3.

گفتگوی عمر با علی علیه السلام و عباس:

عمر بن خطاب از موضع گیری امیرمؤمنان علیه السلام، در برابر خلافت ابوبکر و خودش به درستی آگاه بود و می دانست که از نگاه علی هر دو نفر غاصب خلافت هستند، ولذا در محاجه و گفتگویی که با آن حضرت و عباس عموی وی دارد، راز دل علی را بیان می کند.

مسلم در روایتی این گفتگو را این گونه نقل می کند و می نویسد:

فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وآله، قال أبو بكر: أنا ولي رسول الله... فرأيتماه كاذباً أثماً غادراً خائناً... ثم توفي أبو بكر فقلت:

أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وآله، ولي أبي بكر، فرأيتماني كاذباً أثماً غادراً خائناً! والله يعلم أنني لصادق، بار، تابع للحق!

عمر گفت: پس از رحلت پیامبر (ص)، ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدا (ص) هستم، و شما دو نفر (علی و عباس) ابوبکر را دروغگو، گنهگار، حيله گر و خائن دانستید، و پس از درگذشت ابوبکر، گفتیم: من خلیفه پیامبر و ابوبکر هستیم، شما باز هم مرا دروغگو، گنهگار، حيله گر و خائن دانستید، و خدا می داند که من راستگو، نیکوکار، و پیرو حق می باشم.

التیسابوری، مسلم بن الحجاج أبو الحسین القشیری (متوفای 261هـ)، صحیح مسلم، ج 3، ص 1378، ح 1757، کتاب الجهاد والسیر، باب حکم الفیء، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت.

علي عليه السلام خلفا را غاصب مي دانست :

علي عليه السلام براي خلافت خلفا مشروعيتي قائل نبود و آنان را غاصب خلافت که حق خود او بود می دانست، ولذا در نامه اي به عقيل می نویسد:

فَجَزَتْ قُرَيْشًا عَنِّي الْجَوَازِي فَقَدْ قَطَعُوا رَحْمِي وَ سَلَبُونِي سُلْطَانَ ابْنِ أُمِّي.

خدا قریش را به کیفر زشتیهایشان عذاب کند، آن ها پیوند خویشاوندی مرا بریدند، و حکومت فرزند مادرم را از من ربودند. نهج البلاغه، نامه 36.

و در نقل ابن ابی الحدید آمده است که آن حضرت فرمود:

وغصبوني حقي، وأجمعوا علي منازعتي أمرا كنت أولي به.

قریش حق مرا غصب کردند و در امر خلافت که از همه شایسته تر بودم با من به نزاع برخاستند.

ابن أبي الحدید المدائني المعتزلي، أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای 655 هـ)، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 62، تحقیق محمد عبد الکریم النمري، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1418 هـ - 1998 م.

بنا بر نقل ابن قتیبه هنگامی که ابوبکر قنذ را نزد علي عليه السلام فرستاد و به او گفت:

يدعوکم خلیفة رسول الله (ص)

خلیفه پیامبر تو را احضار کرده است.

علي عليه السلام در پاسخ فرمود:

لسریع ما کذبتم علي رسول الله (ص)

چه زود بر پیامبر گرامی (ص) دروغ بستید و خود را خلیفه او نامیدید.

ثم قال أبو بكر: عد إليه فقل: أمير المؤمنين يدعوکم، فرفع علي صوته فقال: سبحان الله لقد ادعي ما ليس له.

ابو بکر براي مرتبه دوم قنذ را نزد علي عليه السلام فرستاد و گفت: به او بگو: امیرمؤمنان تو را احضار کرده است. علي عليه

السلام با شنیدن این سخن فریاد بر آورد: سبحان الله چه ادعای بی جایی کرده است.

الدينوري، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة (متوفای 276هـ)، الإمامة والسياسة، ج 1، ص 16، تحقیق: خليل المنصور، ناشر: دار الکتب العلمیة -

آیا با توجه به نکات هفتگانه یاد شده، باز هم جای آن دارد که بگوییم علی علیه السلام به نقش شورا در خلافت عقیده داشت و خلافت خلفای پیشین را مشروع می دانست؟!!

آیا اجماع صحابه دلیل بر رضایت خداوند است؟

اما نسبت به این سخن علی علیه السلام که می فرماید:

فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا.

پس اگر مهاجرین و انصار امامت کسی را پذیرفته و او را امام خود خواندند، خشنودی خدا هم در آن است.

آقایان اهل سنت نمیتوانند به این فراز از سخن حضرت امیر علیه السلام برای اثبات حقانیت خلافت خلفا استدلال نمایند؛ زیرا: اولاً: در برخی از نسخه های نهج البلاغه بجای جمله «كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا»؛ عبارت «كَانَ ذَلِكَ رِضًا» بدون ذکر کلمه «لِلَّهِ» آمده است (رجوع شود به نهج البلاغة چاپ: مصر، قاهره).

یعنی اگر مهاجرین و انصار کسی را برای خلافت برگزیدند، دلیل بر رضایت آنان بر این انتخاب می باشد و این بیعت با زور و شمشیر صورت نگرفته است.

ثانیاً: بر فرض این که کلمه «لِلَّهِ» نیز در خطبه وجود داشته باشد، معنایش این است که انتخاب با مشارکت همه مهاجران و انصار از جمله حضرت علی، صدیقه طاهره، حسن و حسین علیهم السلام صورت گرفته باشد و فردی را به امامت و رهبری برگزینند، که در این صورت دلیل بر رضایت خداوند خواهد بود؛ ولی به شهادت تاریخ و گواهی اسناد، در هیچ يك از انتصاب ها و یا انتخاب های مربوط به جانشینی، خاندان پیامبر و یاران و پیروان آنان حضور و مشارکت نداشته اند.

آیا فاطمه زهرا (سلام الله علیها) با ابوبکر بیعت کرد؟

شما ادعا می کنید که انتخاب خلفا با اجماع و رضایت همه اصحاب صورت گرفته است؛ پس نارضایتی فاطمه دخت گرامی و تنها یادگار رسول خدا صلی الله علیه وآله را چگونه تفسیر می کنید؟ مگر نه این است که صدیقه طاهره بنا به روایات صحیح رضایت او رضایت پیامبر و غضب او غضب پیامبر می باشد که بنا به نقل حاکم نیشابوری رسول خدا (ص) به فاطمه زهرا (س) فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لَغَضْبِكَ، وَيَرْضَى لِرِضَاكَ.

خدا به غضب تو غضبناک و به رضایت تو راضی می شود.

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

این روایت صحیح است ولی بخاری و مسلم آن را ذکر نکرده اند.

النيسابوري، محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم (متوفاي 405 هـ)، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ناشر:

هیثمی پس از نقل روایت می گوید:

رواه الطبرانی وإسناده حسن.

الهیثمی، علی بن ابی بکر (متوفای 807 هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۲۰۳، ناشر: دار الریان للتراث / دار الكتاب العربي - القاهرة، بیروت - 1407 هـ.

و به نقل بخاری حضرت فرمودند:

فاطمة بضعة مني فمن أغضبها أغضبني.

فاطمه پاره تن من است و هر کس او را به غضب آورد مرا به غضب آورده است.

البخاری الجعفی، محمد بن اسماعیل أبو عبدالله (متوفای 256 هـ)، صحیح البخاری، ج 3، ص 1374، ح 3556، باب مناقب فاطمة علیها السلام،

تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

و به نقل مسلم نیشابوری، حضرت فرمود:

إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِينِي مَا آذَاهَا.

فاطمه پاره تن من است و آنچه او را اذیت کند مرا اذیت کرده است.

النیشابوری، مسلم بن الحجاج أبو الحسین القشیری (متوفای 261 هـ)، صحیح مسلم، ج 4، ص 1903، ح 2449، کتاب فضائل الصحابة رضي الله

تعالی عنهم، ب 15، باب فضائل فاطمة بنت النبي علیها الصلاة والسلام، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت.

شکی نیست که حضرت زهرا (س) نه تنها با ابوبکر بیعت نکرد؛ بلکه در حال غضب و خشم و قهر دار فانی را وداع نمود.

بخاری می نویسد:

فَعَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوْفِيَتْ.

فاطمه دختر رسول خدا از ابوبکر ناراحت و از وی روی گردان شد و این ناراحتی ادامه داشت تا از دنیا رفت.

البخاری الجعفی، محمد بن اسماعیل أبو عبدالله (متوفای 256 هـ)، صحیح البخاری، ج 3، ص 1126، ح 2926، باب فرض الخمس، تحقیق د.

مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

و بنا به وصیت آن حضرت، علی علیه السلام بر بدنش شب نماز خواند و بدون آگاهی و اطلاع ابوبکر او را دفن کرد.

فلما تُوفِيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ لَيْلًا وَلَمْ يُؤْذَنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا

هنگامیکه فاطمه (س) از دنیا رفت همسرش علی شبانه او را دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد و خودش بر بدن فاطمه نماز خواند.

البخاری الجعفی، محمد بن اسماعیل أبو عبدالله (متوفای 256 هـ)، صحیح البخاری، ج 4، ص 1549، ح 3998، کتاب المغازی، باب غزوة خيبر، تحقیق

د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

آیا علی علیه السلام در میان مهاجرین و انصار بود؟

مگر نه این است که علی علیه السلام بنا به نقل بخاری و مسلم تا مدت 6 ماه از بیعت با ابوبکر خود داری نمود:

وعاشت بعد النبي صلي الله عليه وسلم، ستة أشهر... ولم يكن يبايع تلك الأشهر.

حضرت فاطمه پس از رحلت پیامبر شش ماه زند بود و در طول این مدت علی علیه السلام با ابوبکر بیعت ننمود.

البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفاي 256هـ)، صحيح البخاري، ج 4، ص 1549، ح 3998، كتاب المغازي، باب غزوة خيبر، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

آیا بیعت نمودن علی علیه السلام دلیل بر عدم مشروعیت خلافت ابوبکر نیست؟

مگر بنی هاشم به تبعیت از علی علیه السلام از بیعت خود داری نکردند؟

بنا به نقل عبد الرزاق، استاد بخاری، نه امیر مؤمنان علیه السلام تا شش ماه بیعت کرد و نه هیچ يك از بنی هاشم:

فقال رجل للزهري: فلم يبايعه علي ستة أشهر؟ قال: لا، ولا أحد من بني هاشم.

مردی به زهري گفت: آیا درست است که علی در طول شش ماه بیعت نکرد؟ پاسخ داد: علی و هیچیک از بنی هاشم در طول این مدت بیعت نکردند.

الصنعاني، أبو بكر عبد الرزاق بن همام (متوفاي 211هـ)، المصنف، ج 5، ص 472، تحقيق حبيب الرحمن الأعظمي، ناشر: المكتب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الثانية، 1403هـ؛

الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (متوفاي 310هـ)، تاريخ الطبري، ج 2، ص 236، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت؛

الاسفرائني، الإمام أبي عوانة يعقوب بن إسحاق (متوفاي: 316هـ)، مسند أبي عوانة، ج 4، ص 251، ناشر: دار المعرفة - بيروت.

مگر آقاي ابن حزم از عالمان بزرگ اهل سنت نمی گوید:

وَأَعْنَى اللَّهِ عَلِيَّ كُلِّ إِجْمَاعٍ يَخْرُجُ عَنْهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَمَنْ بِحَضْرَتِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ

لعنت خداوند بر هر اجماعی که علی بن ابوطالب بیرون از آن باشند و صحابه ای که در خدمت او هستند، در آن اجماع نباشند.

ابن حزم الظاهري، علي بن أحمد بن سعيد أبو محمد (متوفاي 456هـ)، المحلي، ج 9، ص 345، تحقيق: لجنة إحياء التراث العربي، ناشر: دار الأفاق الجديدة - بيروت.

نتیجه:

امیر مؤمنان علیه السلام نه معتقد به خلافت انتخابی و شورایی است و نه اجماع مهاجرین و انصار را دلیل رضایت خداوند می داند؛ بلکه با استفاده از قاعده الزام کسی را که معتقد به خلافت انتخابی بود و بیعت مهاجرین و انصار را دلیل مشروعیت خلافت می دانست محکوم می کند و به معاویه فهماند که حتی بر مبنای پذیرفته شده خودت بازهم حق نداری که از بیعت با من سر پیچی کنی.